

جناب آقای معیر الملک بذیرفته آید که مجدداً وظیفه اولی خود را مشغول انجام گردیده رفاهیت زیر دستان را منظور دارند .

بلی اگر تمام تغییرات و تبدیلات وزارت معارف را بهمین گونه قیاس کنیم باید تصدیق کنیم که بکلی باید از این تغییرات بی اساس صرف نظر کرد و وزارت معارف را بحالت اولیه برگردانید
ورنه بل آنطرف آب است

(وحید)

(متحد المال از اصفهان)

اداره محترمه مجله شریفه ارمغان دام بقائه

چاپخانه حبل المتین اطلاع داد که بر حسب حکم حکومت جلیله اصفهان نمیتواند نامه زبان زنان را چاپ کنند و سپس اداره محترمه نظمی به موجب مراسله نمره ۱۴۰۸ اخطار میکنند که موافق امر حکومت اصفهان (نظر باینکه اجازه نامه رسمی از وزارت معارف نداریم) باید توقیف باشد و جواباً تحت نمره ۸۲ اشعار داشتیم که امتیاز رسمی در تاریخ ۱۷ شعبان ۱۳۳۷ تحت نمره ۵۱۸۰ از وزارت جلیله معارف بنام من (صدیقه دولت آبادی) اعطا شده و زبان زنان از نخستین شماره پس از صدور امتیاز نامه طبع و انتشار یافت و الان نزدیک بدو سال میشود . نیز بحکومت جلیله اصفهان مراسله بتاریخ ۲۴ ع ۲۶ تحت نمره ۱۸ نوشتم و تقاضا نمودم که صدق عرایض را تلگرافاً از وزارت جلیله معارف سؤال نمایند

و ضمناً اجازه بدهند که نمرات زبان زنان بهمهده تعویق نماند جواباً تحت نمره ۳۳۰۷ مورخه ۱۰ جدی مرقوم می فرمایند: « که اداره حکومتی مشغول انجام وظایف و اجرای احکامات وزارت متبوعه خود است و حکمی از دولت در توقیف (زبان زنان) صادر شده است و بنابر این نمی تواند در خواستم را به پذیرد » روز پیش از این واقعه از طرف معارف اصفهان اخطاریه نظر به سفید ماندن ستون ۵ صفحه ۳ شماره ۳۰ زبان زنان تحت نمره ۳۳۴ اداره زبان زنان رسیده بود که در اصفهان سانسور وجود ندارد و مطبوعات مطابق قانون آزاد می باشد و بهیچوجه از هیچ مقامی از مندرجات آنها جلوگیری در کار نیست. من در جبران آن مراسله تحت نمره ۸۰ حادثه فوق الذکر را نوشتم و توجه اولیای آن اداره محترمه را باین بی قانونی و یاسانسور جلب نمودم و اینک از معارف اصفهان تحت نمره ۳۴۷ سواد تلکراف آقای رئیس الوزراء را که بعنوان حکومت رسیده و حکومت بمعارف ارسال داشته است فرستادند و آقای رئیس الوزراء باین مضمون ذیل حکم داده اند:

حکومت جلیله. روزنامه زبان زنان بدون اجازه وزارت داخله و معارف جدیداً در اصفهان عرض اندام کرده و بر خلاف سیاست دولت در فشانی میکند البته توقیف کرده اطلاع دهید. ریاست وزراء»

من نمی توانم بمضمون تلکراف فوق جسارت بورزم و فقط میدانم اگر در مملکت بی حسابی و تعدی بیکی وارد شود - باید بمقامات دولتی شکایت برد ولی اینک نمیدانم بکجا و بکی داد ببرم !

آیا گناه زبان زنان « بجز حق نویسی » و داد وطن پرستی چه بوده است !

در صورتیکه مطبوعات دارای اختیارات و قانون مصوبه مجلس شورای ملی میباشد و دولت ما مشروطه است و دیوانخانه مربوط به امور انطباعات داریم ، اگر مندرجات زبان زنان را دولت ایراد دارد میتواند بنحاکم مربوط مراجعه دهد نه اینطور حکم صادر فرمایند ؛ بموجب این متحدالمال همه خواهران و برادران مشروطه خواه و آزادی پرست ایران و جراید آزاد ملی و نویسندگان شرافت مند ملت و عموم وطن پرستان را بامداد قانون و حقوق آزادی قلم ندا داده دعوت می نمائیم .

مدیره زبان زنان : صدیقه دولت آبادی
متحدالمال فوق مدتی است از طرف اداره جریده زبان زنان بتمام ادارات جرائد رسیده و بنوبت درج شده است ما نمرات اخیره این نامه نامی که دو سال است با یک فداکاری و جدیت غیر قابل قابل انکار بعالم ترقی و تعالی نسوان خدمت میکند بدقت خواننده و آنچه حدس میزنیم دست دسیسه جهالت بسوایل غیر مستقیم چنین شکست غیر قابل جبران را بمعارف و تربیت نسوان وارد آورده . بدین مناسبت از پیشگاه رئیس الوزراء محبوب که امروز نظر معارف خواهان و وطن پرستان را از دور و نزدیک بطرف خود جلب نموده تقاضا می نمائیم که زودتر چنانچه در خور مقام ایشان است این کسر دیگران را جبران فرموده و اجازه طبع گرامی نامه ملی را

ابلاغ فرمایند .

آنچه بیشتر جالب حیرت است و بر تأملات ما افزوده مشروحه
عجیب و غریبی است که از طرف يك آخوند (حاجی آقا منیر)
چندی قبل رد یکی از جراید مرکز منتشر گردید .

آخوند فوق‌الذکر که در نتیجه کساد بازار حکم فروشی و
قبول نشدن احکام باطله او در عدلیه و پیشگاه امنای شرع اصفهان
ناگزیر بطهران آمده و ۰۰۰۰ حکم توقیف روزنامه زبان زنان را
بخود نسبت داده و در مقام تهمت و افترا بمدیرة مقدسه نامه زبان
زنان تقریباً چنین نگاشته بود : مدیره زبان زنان صلیب آویخته و
در تحت صلیب ترویج از طایفه ضاله بهائیه مینماید .

عجبا يك آخوند که میان پیروان صلیب و طایفه بهائیه نمی
تواند تمیز داد چگونه حق دارد بیک مسلمه عالمه شرافتمند اینگونه
تهمت ها را بزند و آیا سزاوار نیست تا در محکمه صالحه احضار
شده پس از تحقیق و محاکمه بنام بیاس اسلام و مسلمانی و حفظ
شرافت مسلمین و مسلمات مجازات گردد !!

وحید

(استقبال غزل آقای فرخی)

(از اصفهان)

ای بخورشید رخت دل‌شده سرباز نخست	هر طرف میگذری دیده دل‌جانب تست
راستی سروهی پشه خمیده است چو بید	تا قد سرو تو در گلشن آزادی رست
تار موی تو مرا دست‌بست اینسان سخت	ورنه زنجیر بسر پنجه من باشد سست